

شیرازه

سروش حبیبی وکلاسیکی دیگر

● **شرق:** «هرقدر هم که چندصد هزار آدمی، که در فضایی نه‌چندان کلان می‌زیستند می‌کوشیدند خاکی را که تنگاتنگ روی آن به سر می‌بردند از شکل بیاندازند، هرقدر هم که فرش‌سنگ بر آن می‌گسترند تا چیزی بر آن نروید، هرقدر هم که علف‌های سر برکشیده از رخنه سنگ‌ها را از بیخ می‌کنند، هرقدر هم که هوا را با دود زغال و نفت می‌آلودند، هرقدر هم درختان جنگل را می‌انداختند و مرغان و جانوران را از آن می‌رانند، بهار همچنان بهار بود، حتی در شهر، آفتاب بسر زمین می‌تابید و خاک را گرم می‌کرد». این آغاز رمان «رستاخیز» تالستوی است که به‌تازگی با ترجمه سروش حبیبی در نشر نیلوفر منتشر شده است.

تالستوی از مهم‌ترین نویسندگان تاریخ ادبیات روسیه و یکی از درخشان‌ترین چهره‌های ادبیات کلاسیک جهانی است. تالستوی در آثارش تصویری خواندنی و دقیق از فرهنگ و جامعه و مردمان روسیه را به تصویر کشیده و اغلب آثار او گستره‌ای وسیع را به روی خواننده می‌گشایند. سروش حبیبی که بخشی از کارنامه پربارش در عرصه ترجمه مربوط به ادبیات روسیه است، پیش‌تر آثار دیگری از تالستوی از جمله دو رمان مشهور او، «جنگ و صلح» و «انا کارنینا» را به از زبان اصلی به فارسی برگردانده بود. اینک اثر مهم دیگری از تالستوی یعنی «رستاخیز» با ترجمه حبیبی در دست است. «رستاخیز» اثری است مربوط به دوران پختگی تالستوی و هنر داستان‌نویسی او به‌وضوح در این اثر نیز دیده می‌شود.

«رستاخیز» را می‌توان سومین رمان بزرگ تالستوی دانست. او در این رمان با نگاهی شکاک و بدبینانه روایتی از وضعیت سیاه عصر تزار و نابرابری‌ها و فسادهای سیاسی آن جامعه به دست داده است. در این رمان تالستوی تصویرهایی از زندان‌ها و مناطق دورافتاده سبیری به دست داده و این هم یکی از ویژگی‌های مهم این رمان است.

از آثار کلاسیک و مشهور ادبیات معمولاً چندین ترجمه در دست است و رسم است که هرچند سال یک‌بار ترجمه تازه‌ای از کلاسیک‌ها ارائه شود. «رستاخیز» هم از آن دست رمان‌هایی است که پیش‌تر به فارسی ترجمه شده بود و اتفاقاً کمی پیش از ترجمه زنده‌باد علی‌اصغر حکمت از این رمان در نشر نگاه منتشر شد. حکمت در مقدمه مفصلش بر این رمان به داستانی جالب درباره ترجمه‌اش اشاره کرده و توضیح داده که نخستین ترجمه‌اش از این رمان بر اساس ترجمه‌ای از زبان عربی بوده است و او



لیو تالستوی ترجمه سروش حبیبی نشر نیلوفر

بعده‌ای این ترجمه را بر اساس ترجمه‌های فرانسوی و انگلیسی رمان کامل و بازنویسی می‌کند. طبق توضیح حکمت، این ترجمه در آغاز قرار بوده در مجموعه‌ای که علیقلی‌خان سردار اسعد بختیار، یعنی همان سردار اسعد مشهور انقلاب مشروطه، قصد داشته از آثار کلاسیک جهان فراهم آورد، چاپ شود. حکمت نوشته که سردار اسعد «ایام آخر عمر خود را وقف ترجمه و انتشار کتب کلاسیک جهان به زبان فارسی کرده و انجمنی برای این نیت خیر فراهم ساخته بود و کتب فراوان از قلم مترجمین به همت آن رادمرد نگاشته شد که متأسفانه هنوز بسیاری از آنها زینت طبع نیافته است». حکمت همچنین نوشته‌اش را اجل به سردار اسعد فرصت عملی‌کردن نبیشت را نمی‌دهد و ترجمه «رستاخیز» هم که قرار بوده جزء آن مجموعه منتشر شود، می‌ماند و فراموش می‌شود تا بعد زین‌العابدین رهنما آن را می‌بیند و خوشش می‌آید و در باورقی روزنامه ایران چاپش می‌کند و حکمت بعدها با تجدیدنظر و تکمیل و بازنویسی این ترجمه آن را در قالب کتاب منتشر می‌کند.

«رستاخیز» رمانی است مربوط به دوران پختگی تالستوی که به‌جز ویژگی‌های ادبی‌اش به لحاظ وجه اخلاقی نهفته در آن از اهمیت زیادی برخوردار است. قهرمان «رستاخیز» صادقانه با وجدانش مواجه می‌شود و بار نگاهانش را به دوش می‌کشد. آن‌طور که اشاره شد، تالستوی در این رمان انحرافات اخلاقی جامعه را با نگاهی نقادانه به تصویر کشیده است. این رمان با توصیف طبیعت و زندگی به سراغ روایت فضای زندان می‌رود. زندانی که یک زن در آن محبوس است و بعدتر سرگذشت این زن بازگفته می‌شود. در بخشی دیگر از این رمان می‌خوانیم: «هنوز خواب روشن بود و فقط دو نفر از زن‌ها روی تخت‌ها افتاده بودند. یکی، نیم‌دیوانه‌ای، که به جرم نداشتن شناسنامه در زندان بود- رویپوش را روی سر کشیده و تقریباً همیشه خوابیده بود، و دیگری مسلولی که به گناه سرقّت در بند بود. این یکی خواب نبود، فقط رویوش زندانش را زیر سر گذاشته و دراز کشیده بود. چشمانش باز بود و خلطی را که در گلویش خرخر می‌کرد و غلغلکش می‌داد به زحمت نگه می‌داشت تا سرفه نکند. باقی زن‌ها، همه برهنه کیسو بودند و جیز پیراهن کرباسین زیر و زمختی به تن نداشتند. بعضی روی تختشان نشسته مشغول وصله‌پینه بودند و بعضی پشت پنجره ایستاده، مردان زندانی را که از حیاط می‌گذشتند تماشا می‌کردند».

ادبیات

شکل‌های زندگی: تأملی کوتاه درباره منتقدی بزرگ، هرولد بلوم

قتل در شعر



است. در اینجا بلوم تأثیرات فریود را در «اضطراب تأثیری» که به تمامی، آفرینندگان ادبی را احاطه کرده درمی‌یابد و آن «عقده ادیب» است: «یک روز برادرانی که رانده شده بودند، دست به یکی کردند، پدر را کشتند و بلعیدند و بدین نمط به قبیله پدرسارلار پایان دادند... بدون شک همان پدر خشن آغازین سرمشق یکایک جمع برادران ترس‌زده و حسود بوده و در فعل بلعیدن کار همذات‌شدن با او را به اتمام رسانده و هر یک سهمی از قدرت پدر را به دست آورده‌اند».

بلوم به‌عنوان منتقد ادبی «عقده ادیب» با همان ستیز ادیب با پدر را تا نهایت بسط می‌دهد و آن را به مسئله قابل‌تأمل «قتل در شعر» می‌کشانند. قتل در شعر چنان‌که بلوم می‌گوید فی‌الواقع همان «پدرکشی فریود» است. به نظر بلوم پویایی شعر در اساس در ستیزی ریشه می‌گیرد که شاعران با پیشینیان خود انجام می‌دهند، تنها در پی این ستیز خوین است که شاعر می‌تواند به پویایی شعر در اکنونی که می‌سراید باور پیدا کند. بلوم سپس با ابداع مفهوم «نسبت‌های تجدیدنظرطلب» بر این باور بود که شاعران قوی، شاعرانی هستند که شاعران پیش از خود را بد می‌خوانند و به آنان خیانت می‌کنند و بالعکس، شاعران ضعیف، شاعرانی‌اند که به تکرار شعرهای

یکی بیش نیست و تکرار داستانی که قرن‌ها نوشته و باز نوشته و باز نوشته می‌شود.^۹ به‌این‌ترتیب فهم شاعر از خود و زمانه‌اش بر درک او از گذشته تأثیر می‌گذارد. به نظر بلوم هر کتش ادبی در لحظه حال متضمن تغییر در گذشته تا حتی معدوم‌کردن گذشته می‌شود. معدوم‌کردن گذشته همانا قتل در شعر و یا خیانتی تام‌وتمام به نیاکان ادبی است که تنها شاعران قوی مرتکب به ارتکاب آن می‌شوند.

پی‌نوشت‌ها:

هرولد بلوم (۲۰۱۹-۱۹۳۰) از مهم‌ترین منتقدان ادبی است که نه به عنوان فقط منتقد که به مثابه مؤلف از شان و اعتبار برخوردار است و ایده‌هایش به‌ویژه درباره رابطه میان مؤلف و متن‌های پیشین در نقد آثار و متون پسامدرنیستی مطرح است. بلوم در کتاب «نبوغ» به زندگی و آثار شاعران، نویسندگان و فلاسفه از جمله مونتنی، شکسپیر، استندال، بازرک، داستایفسکی، جخوف، بورخس و بکت و... سه ستاره درخشان ادبیات مدرن، جوسپ، پروست و کافکا می‌پردازد که تأثیراتی اساسی بر جامعه و انسان بعد از خود گذارده‌اند. بلوم به‌عنوان اندیشمندی نخبه‌گرا، با گرایشانی رمانتیک بر این باور بود که «اگر زبان ادبی زاده نبوغ نباشد، خیلی زود بوی کهنگی می‌دهد و نمی‌تواند جان تازه بگیرد» (نبوغ) هرولد بلوم/ ترجمه محبوبه مهاجر). در میان نوابغ بلوم برای شکسپیر جایگاهی منحصربه‌فرد قائل می‌شود تا به آن حد که او را در اصل مخترع موجودی به نام انسان می‌داند. موجودی هوشیار، دردمند، تراژیک و دارای شخصیت که دامن‌ا به تأمل درباره خود می‌پردازد. بلوم در نقدی بر آثار شکسپیر، سی‌وهشت نمایش‌نامه او را که از آن میان بیست‌وچهارتای آنها را شاهکار ادبیات غرب می‌داند مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد – جالب آن است که در بسیاری موارد در تحلیل شکسپیر از فریود مدد می‌گیرد- از نگاه نخبه‌گرایانه، رمانتیک و غیرتاریخی بلوم کل جامعه به یک معنا تکرار ایده مهم‌ترین شکل‌های متنوعی از زندگی است که در اصل از شکسپیر نشئت گرفته است.

۲۰۱) آشنایی با شکسپیر، پل استراترن، ترجمه مهسا ملک‌مرزبان
۲) «اضطراب تأثیر» نام کتابی است از هرولد بلوم که در ۱۹۷۳ نوشته شده است.
۳) نبوغ، هرولد بلوم، ترجمه محبوبه مهاجر
۴) «نقشه بدخوانی» نام کتابی است از هرولد بلوم که در ۱۹۷۵ نوشته شده.

۶) «هر ایده‌ی نوینی که در خیال می‌پرورانی/ کوششی بیپوده است/ چون حتی اگر ایده‌ات را در صفحاتی بی‌شمار بر قلم برانی» باز این بورخس است که پیش از آن تو را تمام‌وکمال بر قلم رانده است». شعری از آمانوئل موخیکا لائینت، رمان‌نویس آرژانتینی، در ستایش از بورخس (با بورخس، آلبرتو مانگولث، ترجمه کیوان باجغلی)
۷) شعری از بورخس
۸) بورخس علیه بورخس، بورخس، ترجمه فرامرز خردمند

خود را از شخصیتی دارد که در این رمان ترسیم می‌یابد: آدمی خرده‌پا و ساده‌اندیش که انسان‌ها را بی‌غش والگوهای اجتماعی خود را به دور از خطا گمان می‌کند، و از این‌رو در پایان ماجرا از سرخوردگی تلخ گریزی ندارد؛ بااین‌حال دورنماش متناسب با این شخصیت، رنگ افسانه‌ای طنزآمیزی به این داستانی می‌بخشد و به این ترتیب از تلخی نقد واقع‌بینانه آن می‌کاهد». روشی که دورنمات برای کاستن از تلخی نقد واقع‌بینانه به کار بسته، روش جالبی است. او برای رمانش دو فصل پایانی نوشته و به عبارتی داستانشان را دو جور پایان داده است. اگر پایان اول واقع‌بینانه و تلخ است، به گفته خودش «محض دلخوشی خواننده آسان‌پسند»، یک پایان دوم این‌بار شاداب‌تر به داستان پیوست کرده است. در بخشی از این رمان می‌خوانیم: «حال رو به سرکشی در این قصر کوچک سبک روکوکو آورد که در این میان مال و ملک او شده بود. به گمانش آمد در یکی از اتاق‌ها صدای قدم‌هایی سبک به گوشش خورد، بااین‌حال کسی را نیافت. همه‌جا روشن بود، جایی با شمع‌هایی سفید و جایی با لامپ. از اتاق‌هایی چند گذشت. از سالن‌هایی کوچک با قالی‌هایی نرم و مبل‌هایی شکیل. دیوارها را نقش کاغذهای قدیمی، برخی فرسوده اما نفیس، می‌پوشاند؛ با طرح سوسن‌هایی مات و طلایی‌رنگ و تصاویری باشکوه که آرشیلوخوس از دقت در آنها پرهیز می‌کرد... کلونه را هیچ‌جا پیدا نکرد. تانکون بی‌هدف به هر کنج و کناری سر زده بود، پس حال دنبال ردی رنگین را گرفت که ردیفی از ستاره‌های کاغذی بود، در رنگ‌های آبی و قرمز و طلایی، با چپشنی منظم بر سطح قالی‌ها و آشکار او را به راهی مشخص دعوت کرد. چنین، از راه پلکانی چرخان و باریک به مقابل دردی مخفی و هم‌تندتر و هم‌گرا به دیوار رسید و دیری مقابل آن دودل ایستاد تا که کشفش کرد و از راه آن به طبقه بالا درآمد. بر سر هر پله ستاره‌ای نصب بود، جایی ماه و جایی خورشید و جایی هم زحل با حلقه کمربندش. آرشیلوخوس پله به پله دودل‌تر می‌شد، ته دلش خالی شده بود و آن ترس همیشگی پیشین از نو در وجودش رخنه کرده بود. سنگین نفس می‌کشید و دستگاه سوری سفید را که طی همه این ماجراها در اتفاقی دایره‌وار با نگه داشتند بود، حال به سینه می‌فشرد. راهیله چرخان به اتاقی دایره‌وار با سه پنجره بلند رسید، اسباب‌بش یک کره جغرافیایی، یک صندلی بلند، یک آباژور و صندوقچه و مبل‌های قدیمی- بلکه قرون وسطایی- که یاد پستوی دکتر فاست و در خاطر بیدار می‌کرد و حلقه یک ورقه پوستی روی مبل». «یونانی خواستار همسری یونانی» تمثلی طنزآمیز است و توصیف‌هایی کاریکاتوروار در جای جای رمان دیده می‌شود.

یونانی خواستار

همسری یونانی

فر در بیش دورنمات

ترجمه محمود حدادی

نشر کتاب‌پارسه



مروار

دیکنز جنایی‌نویس

● **شرق:** «انفجار» عنوان داستانی است از المور لئونارد که به‌تازگی با ترجمه امیرمحمد جوادی توسط نشر کتاب‌پارسه منتشر شده است. المور لئونارد داستان‌نویس و فیلم‌نامه‌نویس معاصر آمریکایی است که در سال ۱۹۲۵ متولد شده است. او از نویسندگان مشهور ادبیات جنایی آمریکا به‌شمار می‌رود و آثار مختلفی‌اش با استقبال زیادی روبه‌رو شده‌اند. لئونارد که امروز به‌عنوان نویسنده داستان‌هایی جنایی و نوار شناخته می‌شود، در ابتدا به نوشتن داستان‌های وسترن می‌پرداخت و سپس به نوشتن داستان‌های جنایی روی آورد.

مترجم داستان «انفجار» در مقدمه‌اش توضیحاتی درباره لئونارد داده و از جمله به این نکته اشاره کرده که او را «دیکنز دیترویت» نامیده‌اند و این ازآن‌رو است که لئونارد در آثارش تصویر دقیقی از زندگی مردم در دیترویت ارائه داده است. هرچند او خودش را تحت تأثیر ارنست همینگوی می‌دانست. مترجم کتاب با اشاره به تأثیرپذیری لئونارد از همینگوی نوشته که روایت او گاهی حالت گزارش‌ی پیدا می‌کند و این ویژگی باعث شده است آثار او با داشتن «توصیفات ظریف و نکات نمایشی و تصویری فراوان» بارها توسط کارگردانان مختلف به فیلم سینمایی تبدیل شوند. براساس «انفجار» نیز سریال تلویزیونی پربیننده‌ای با نام «موج» ساخته شده است. «انفجار» داستانی است که از دل سه رمان لئونارد نوشته شده و مترجم درباره این موضوع نوشته که «البته این امر موجب تخریب استقلال این نوشته به‌عنوان یک ژانر ادبی مستقل نمی‌شود. این داستان تنها در ژانر، موضوع، شخصیت‌ها و مکان‌ها، اشتراکاتی با آن سه رمان دارد و پیش‌درآمد یا ادامه برای هریک از آن سه رمان تلقی نمی‌شود. پس می‌توانید با خیال راحت این کتاب را بخوانید، زیرا هر آنچه باید بدانید، در خود این داستان موجود است». «انفجار» روایت دو دوست قدیمی است که حالا روبه‌روی هم قرار گرفته‌اند. داستان از لحظه تقابل آنها آغاز می‌شود: «آنها مردان جوانی بودند که همراه هم در معدن زغال‌سنگ کار می‌کردند و بعد در طول سال‌ها ارتباطشان قطع شد. حالا به نظر می‌رسید دوباره همدیگر با ملاقات می‌کنند، این‌بار به‌عنوان مرد قانون و جنایت‌کار، ریلن گیونز و بوید کرودر». بوید به‌خاطر پرداخت‌کردن مالیات‌هایش شش‌سالی در زندان قرار داده بود و پس از آنکه آزاد می‌شود، دیندار می‌شود و گروهی مذهبی تشکیل می‌دهد و آن را خشم مسیحی می‌نامد. او پس از آن نیرویی شبه‌نظامی تشکیل می‌دهد که اعضایش



انفجار

المور لئونارد

ترجمه امیرمحمد جوادی

نشر کتاب‌پارسه

عده‌ای نونوازی هستند. «مشتی پسر که چکمه‌های چرمی مارک داک مارتنز می‌پوشیدند و خالکوبی صلیب شکسته داشتند. همگی نژادپرست و متفر از مقامات زاده شده بودند اما هنوز می‌یابست چیزی از آموزش می‌دیدند که بوید آن را قوانین برتری سفیدپوستان وضع‌شد توسط پروردگار می‌نامید و از تعلیمات هویت پدر مسیحی وام گرفته بود». بوید به این افراد استفاده از مواد منفجره و سلاح‌های اتماتیک را هم آموزش می‌دهد و آنها را کماندوهایی می‌داند که باید علیه قانون بجنگند:

«به آنها گفت حالا اعضای گروه کماندوهای کرودر هستند و قسم خورده‌اند برای آزادی ضد نظم آینده پست نژادی جهانی و قوانین غیرقانونی مالیات دولت بجنگند».

دوست قدیمی او، ریلن گیونز چند سالی از او جوان‌تر است و حالا معاون مارشال ایالات متحده است. به این ترتیب اینک این دو دوست قدیمی درست روبه‌روی یکدیگر قرار گرفته‌اند. یکی معاون مارشال است و دیگری یک قانون‌شکن. ریلن زمانی که به ریلن مأموری ویژه داده شده و او از فلوریدا به بخش هارلن کنتاکی منتقل شده، بوید در راه شهری در ایالت اوهایو است تا اداره خدمات درآمد داخلی در ساختمان فدرال را منفجر کند. در ادامه داستان این دو دوست قدیمی که اینک رابطه دوستی‌شان قطع شده و هرکدام در یک سو قرار دارند، با هم مواجه می‌شوند. در بخشی از این داستان می‌خوانیم: «شش صبح بوید کرودر را با محافظ به داذگاه آوردند، آرت مالن باور نمی‌کرد بومن با پای خودش بیاید. ریلن می‌دانست او می‌آید. بوید وقتی به آرت زنگ زد، به او گفت فکر ورود به داذگاه و عبور از جلوی مأموران قانون برای دیدن جذاب است، چراکه او بود مطمئن بود بعد از آن هم از داذگاه خارج می‌شود. ریلن بعد از اینکه به ایوا گفت نمی‌تواند شب را آنجا بماند، از خانه ایوا زنگ زد. ایوا گفت اگر ریلن باید صبح زود بیدار شود، می‌تواند برایش ساعت کوک کند، برای او زحمتی نداشت. گفت می‌داند ریلن می‌خواهد بماند. ریلن گفت معلوم است می‌خواهد بماند – و حقیقت هم داشت، او وسوسه شده بود- ولی ببین، افسر قانون قرار نیست در خانه طرف متهم یک پرونده قتل بخوابد. ایوا گفت اوه، او این موضوع را نمی‌دانست. گفت خب، افسر قانون و متهم نمی‌توانند فقط با هم باشند؟ خارج‌شدن از آنجا سخت بود، اما ریلن بیرون آمد. حالا در راه‌روی اصلی داذگاه ایستاده بود».